



بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان:

طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان فارسی از ابتدای حکومت عباسیان تا قرن پنجم

افشین اشکور کیایی

چکیده

حمله اعراب مسلمان به ایران از مهم‌ترین رویدادهای تأثیرگذار هویتی تاریخ ایران به‌ویژه در مسئله زبان است؛ اما اختلاف در مورد چگونگی، میزان و عمق این تأثیرگذاری بر زبان، موجب شده است دو روایت از این مسئله مطرح شود: روایتی که اصولاً قائل به یک‌گونه تداوم در «هویت ایرانی» هستند و آن را پدیده ذاتی، طبیعی و جاودانه می‌دانند که یکی از عناصر این تداوم را در زبان فارسی می‌بینند؛ روایت دیگر، هویت ایرانیان را «برساخته» تاریخی کنش‌ها و واکنش‌های می‌دانند و نه پدیده ذاتی و جاودانه که زبان فارسی را هم به‌عنوان یکی از عناصر هویت ایرانیان، باید کارکردش را در برساخته‌های مختلف آن در طول تاریخ و در چارچوب زمانی خود بررسی کرد. در این تحقیق ما ضمن توجه به روایت دوم، به بررسی کارکردهای مختلف زبان از ابتدای حکومت عباسیان تا ابتدای قرن پنجم با کمک روش تبارشناسی تاریخی میشل فوکو می‌پردازیم. بر این بنیاد، سؤالی که این تحقیق می‌خواهد پاسخ دهد این است که با توجه به کارکردهای مختلف زبان در هر انقطاع و تبار تاریخی، کارکردهای سیاسی و اجتماعی زبان در این دوره تاریخی چگونه بوده است؟ یافته این تحقیق درباره زبان در این دوره این است که با توجه به پذیرش این بحث درباره زبان که در کنار اینکه زبان نقش مهمی در شکل‌دهی به زندگانی جمعی گروه‌های قومی و باورهای ملی‌گرایانه دارند، باین‌همه، نایب‌است که زبان را نمود روح جمعی یک ملت بدانیم. گرچه زبان بر سازنده ذهنیت است، به هیچ رو نباید آن را لوح سفید نانوشته‌ای دانست. بلکه زبان کارکردهای مختلف در طول تاریخ دارد.

کلمات کلیدی

زبان، زبان فارسی، تبارشناسی، هویت ایرانی، عباسیان.

مقدمه و طرح مسئله

از مهم‌ترین رویدادهای تأثیرگذار هویتی تاریخ ایران، حمله اعراب مسلمان است که یکی از مهم‌ترین پیچیدگی‌ها، شکاف‌ها و تعارضات جامعه ایران را شکل داد. متعاقب این حمله شکاف تاریخی بین تمدن و فرهنگ ایران قدیم و تمدن و فرهنگ اسلامی به وجود آمد. حمله اعراب بزرگ‌ترین دگرگونی را با خود به پی‌آورد؛ چون تأثیر آن از همه عمیق‌تر بوده و تا به امروز هم پایدار بوده است (اشپولر، ۱۳۹۱، ۱۶)؛ اما اختلافی چند در مورد کم و کیف، چگونگی، میزان و عمق این دگرگونی بر هویت ایرانیان وجود دارد که این امر موجب شده است که موضوعات تحقیقی گوناگون و روایت‌های متنوعی از این دوره تاریخی صورت بگیرد. از جمله موضوع‌های مورد اختلاف در این دوره تاریخی ماهیت و کارکرد «زبان» است که بررسی‌ها و دیدگاه‌های گوناگونی حول محور آن وجود دارد. البته این اختلافات ناشی از نوع روایت از تاریخ ایران و به‌خصوص هویت ایرانی است که روایت‌های گوناگونی از تغییر و تحولات هویت ایرانیان ارائه کرده‌اند. یک روایت که قائل به یک‌گونه تداوم در تاریخ ایران است، هویت ایرانی را پدیده ذاتی، طبیعی و جاودانه می‌انگارد و یکی از وجوهات این تداوم را در زبان فارسی می‌بینند که آن را پدیده تاریخی می‌دانند که در حال تغییر و تحول است و علیرغم فراز و نشیب‌ها (و نه گسست‌ها) در آن، قائل به یک تداوم به شکل‌های مختلف هستند (اشرف، ۱۳۹۵)؛ اما روایت دیگر که به بررسی انتقادی هویت ایرانی می‌پردازند، اصولاً برخلاف روایت اول، «هویت ایرانی» را «برساخته» تاریخی کنش‌ها و واکنش‌های می‌دانند و نه پدیده ذاتی و جاودانه؛ بر این اساس به دنبال گسست‌ها و انقطاع‌های تاریخی هویت ایرانیان هستند. آن‌ها بر این نظر هستند که هر پدیده در هویت ایرانی را باید بر اساس کارکردهای آن در هر انقطاع و تبار تاریخی ببینیم و بر اساس نیروهای قدرتی که آن را در بر گرفته‌اند به توضیح تغییر و تحولات آن بپردازیم. از جمله این پدیده‌ها زبان است که کارکردهای مختلف در طول تاریخ دارد و آن را باید در چارچوب زمانی خود بررسی کرد (نظری و دیگران، ۱۳۹۷، ۴۷؛ بروجردی، ۱۳۷۸، ۴۸).

با توجه به روایت دوم، مسئله‌ی که در اینجا مطرح می‌شود، از یک‌سو چگونگی کارکردهای مختلف زبان در دوره‌های مختلف تاریخی و از جهت دیگر با توجه به سامانه‌های قدرتی که زبان را احاطه کرده است، چه معانی در هر دوره تاریخی از آن استنباط می‌شود. از همه مهم‌تر اینکه از چه روشی شناختی برای این کارکردهای می‌توان استفاده کرد. در این تحقیق ما برای شناخت کارکردها زبان، با کمک روایت دوم و همچنین از روش تبارشناسی^۳ میشل فوکو^۴ استفاده می‌کنیم. این روش در تقابل با روش‌شناسی سنتی تاریخی به کار می‌رود که هدف آن، ثبت و ضبط ویژگی‌های یگانه و بی‌همتای وقایع و رویدادهاست. از این جهت، برخلاف روایت اول از کارکرد زبان، هیچ‌گونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین یا غایت متافیزیکی

بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان: طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان.../اشکورکیایی

وجود ندارد که مایه تداوم تاریخ شود؛ بلکه باید پیوسته شکاف‌ها، گسست‌ها و جدایی‌هایی را که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد جست‌وجو کرد؛ بنابراین، بر اساس روش تبارشناسانه، اندیشهٔ سیاسی به‌جای اینکه در قالب الگوها و سنت‌های فکری واحدی طبقه‌بندی شوند، به‌مثابه رخدادهایی که در یک مقطع زمانی به صورتی خاص سر برآورده‌اند، در کانون توجه قرار می‌گیرند (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹، ۳۸).

بر این اساس پرسش این تحقیق این است که با توجه به این بحث که هر پدیده بر اساس کارکردهای آن در هر انقطاع و تبار تاریخی، شکل‌های گوناگون به خود می‌گیرد، کارکردهای سیاسی و اجتماعی زبان در این دوره تاریخی چگونه بوده است؟ در این تحقیق در مورد کارکردهای زبان، ما ضمن بررسی آن دو روایت در قالب ذات‌گرا و برساخت‌گرا، به بررسی کارکردهای مختلف زبان از ابتدای تشکیل حکومت عباسیان تا ابتدای قرن پنجم با کمک روش تبارشناسی تاریخی میشل فوکو می‌پردازیم.

فرضیه تحقیق حاضر این است که در کنار اینکه زبان کارکرد مهمی در شکل‌دهی به زندگانی جمعی گروه‌های قومی و باورهای ملی‌گرایانه دارند، باین‌همه، نابجاست که زبان را نمود روح جمعی یک ملت بدانیم. گرچه زبان بر سازندهٔ ذهنیت است، به هیچ رو نباید آن را لوح سفید نانوشته‌ای دانست. بلکه زبان کارکردهای مختلفی در طول تاریخ دارد و آن را باید در چارچوب زمانی و مکانی خودش بررسی کرد.

اهمیت و ضرورت مقاله حاضر، از یک‌جهت معرفی روشی نو در بررسی شناخت و ابعاد کارکرد زبان در تاریخ است و از جهت دیگر تحلیل و شناخت کارکرد زبان نه بر اساس دانسته‌های احتمالی و نظریه‌های تأییدکننده روایت «زلی‌گرایان»^۵ بلکه بر اساس مجموعه‌های از رفتارهای غیر گفتمانی^۶ (نهادها، رویدادهای، کردارها و فرایندهای اقتصادی و اجتماعی) و گفتمانی^۷ (با کدام سلسله کردارهای گفتمانی) است تا متوجه شویم کارکرد زبان در این دوره تاریخی چگونه پدیدار می‌شود.

بررسی پیشینه و چارچوب نظری پژوهش: نظریه‌ی در باب زبان

در این قسمت مقاله، ضمن اینکه مباحث نظری در مورد فهم کارکرد زبان در تاریخ را بیان می‌کنیم، اشاره‌ی به کارهای پژوهشی در قالب این مباحث نظری می‌کنیم. دو دیدگاه نظری عمده نسبت به کارکرد زبان در تاریخ ایران بعد از اسلام وجود دارد؛ یک دیدگاه که به «جامعه‌شناسی تاریخی» معروف است، زبان را اساسی‌ترین و همگانی‌ترین وسیله ارتباط در زندگی قبول دارند و مناسب‌ترین وسیله برای صورت دادن به هستی درآوردن اندیشه می‌دانند. از این جهت در مورد تاریخ ایران، اهمیت زیادی به زبان به‌عنوان یکی از عناصر تداوم هویت ایران قائل هستند و قوام هویت ایرانی را تا حد زیادی به زبان فارسی می‌دهند (اشرف، ۱۳۹۵، ۲۷). بر این اساس برای اینکه مردمی پراکنده، صورت‌مند (صاحب صورت، صاحب فرم) و

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۶۱، زمستان ۱۴۰۱

از حیات همدیگر خبردار شوند و «هم‌حسی» پیدا کنند و در نتیجه به صورت یک مجموعه اندام‌وار (ارگانیک) درآیند (ملت بشوند)، وسیله‌ای بهتر از زبان ندارند (مسکوب، ۱۳۸۵، ۱۶-۱۷)؛ از این جهت می‌توان گفت که آن‌ها در مورد تاریخ ایران، اهمیت زیادی به زبان به عنوان یکی از شاخص‌های تداوم هویت ایران قائل هستند و قوام هویت ایرانی را تا حد زیادی به زبان فارسی می‌دهند (اشرف ۱۳۹۵، ۲۷). از نمونه ادعای آن‌ها می‌توان به این مورد اشاره کرد:

«کشورهایی مثل عراق، سوریه همه وارث تمدن‌های باستانی باشکوهی بودند اما آن دم که به تصرف اعراب درآمدند و اسلام آوردند، به سرعت هویت پیشین وانهادند، زبان اصلی خود را ترک گفتند و زبان عربی را زبان بومی خود قراردادند و از آن‌پس هویت عربی یافتند - و تاکنون هم حفظ کرده‌اند. در واقع همان زمان که اعراب مسلمان بر سرزمین‌های آنان تاختند، تحلیل رفتگی و زوال نیرو و تمدن پیشین آنان به تمامی صورت پذیرفته بود. اهمیت زبان را که وسیله‌ای برای بازگفتن تاریخ و فسانه و بیان هنرهای ادبی است، نمی‌توان دست‌کم گرفت. ایران به واسطه زبان با تاریخ و فرهنگ گذشته‌اش در ارتباط ماند. یادآوری گذشته و وابستگی به فرهنگ آن در شاهنامه فردوسی متبلور است، کتابی که میراث ملی ایرانیان و قدمت قهرمانانه‌ی آنان را به ایرانیان اطلاع می‌داد و یادآور می‌شد. این که تاریخ سنتی ایران عمدتاً اسطوره‌ای و افسانه‌ای بود، فرقی نمی‌کرد. برای ایرانیان این تاریخ بود و سرچشمه‌ی جاودان غرور و الهام محسوب می‌شد و بر هویت ملی آنان تأکید می‌کرد» (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۳، ۱۰).

دیدگاه و روایت دوم که به «پست‌مدرن‌ها» معروف است، می‌پذیرد زبان‌ها و سروده‌های محلی، نقش مهمی در شکل‌دهی به زندگانی جمعی گروه‌های قومی و باورهای ملی‌گرایانه دارند؛ باین‌همه، نابجاست که زبان را نمود روح جمعی یک ملت بدانیم. گرچه زبان بر سازنده ذهنیت است، به هیچ رو نباید آن را لوح سفید نانوشت‌های دانست. بلکه زبان دارای کارکردهای مختلف در طول تاریخ دارد و آن را باید در چارچوب زمانی خود بررسی کرد (بروجردی، ۱۳۷۸، ۴۸). برای مثال یکی از کارکردهای زبان فارسی (فارسی نو) که کمتر روایت اول به آن می‌پردازد آن است که ابزاری شد برای گسترش اسلام به شرق بود. همین روند بود که باعث شد زبان‌های ایرانی در شرق ایران مانند زبان باختری یا سغدی از بین بروند. همان‌طور که فارسی نو برای گسترش اسلام به شرق ابزار شد، زبان عربی ابزاری برای گسترش اسلام به غرب قرار گرفت (ضیا ابراهیمی، ۱۳۹۶، ۶۲).

در این تحقیق ضمن پذیرش این نظر پست‌مدرن‌ها که در دوره‌های مختلف تاریخی زبان فارسی همواره نقش و کارکرد یگانه و منحصر به فرد وحدت‌آفرین، انسجام‌بخشی و شاخص‌های تداوم هویت ایران نداشته است، این تحقیق بر اساس تبارشناسی میشل فوکو، بر این نظر است که نقش و کارکرد زبان

بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان: طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان.../اشکورکیایی

فارسی و گزاره‌های موجود در آن را با توجه به سامانه قدرتی که آن را احاطه کرده است و همچنین معنی که از آن استنباط می‌کنند در دوره‌های مختلف تاریخی متفاوت است. تبارشناسی در تقابل با روش‌شناسی سنتی تاریخ به کار می‌رود و هدف آن، ثبت و ضبط ویژگی‌های یگانه و بی‌همتای وقایع و رویدادهاست. از دیدگاه تبارشناس، هیچ‌گونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین یا غایت متافیزیکی وجود ندارد که مایه تداوم تاریخ شود؛ بلکه باید پیوسته شکاف‌ها، گسست‌ها و جدایی‌هایی را که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد جست‌وجو کرد؛ بنابراین، بر اساس روش تبارشناسانه، اندیشه سیاسی به‌جای اینکه در قالب الگوها و سنت‌های فکری واحدی طبقه‌بندی شوند، به‌مثابه رخدادهایی که در یک (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹، ۳۸).

بر این اساس، مسئله اساسی این تحقیق بیش از اینکه پیروزی یا شکست یا انحطاط زبان فارسی یا عربی در این دوره تاریخی باشد، توضیح انقطاع‌های مختلف زبان‌های در این دوره تاریخی است که در هر انقطاع، تاریخ تحول کردارهای گفتمانی و غیره گفتمانی خاص را در اطراف خودش دارد. در ادامه نیز به توصیه فوکو از راحت‌طلبی و تکیه بر حقایق نهایی چشم می‌پوشیم و دانسته‌های احتمالی «زلی‌گرایان» درباره زبان هرگز راهنمای حرکت ما نمی‌شود؛ بلکه بر اساس روش تبارشناسی، وظیفه ما در ابتدا تحلیل مجموعه‌ای از رفتارهای غیر گفتمانی (نهادها، رویدادهای، کردارها و فرایندهای اقتصادی و اجتماعی) درباره زبان در هر دوره و تبار تاریخی است و در ادامه به دنبال جواب این سؤال هستیم که این کردارهای غیر گفتمانی با چه گفتمانی (با کدام سلسله کردارهای گفتمانی) در آن دوره جفت و بست می‌شود و در آخر اینکه با این جفت و بست شدن، زبان در آن دوره تاریخی چگونه پدیدار می‌شود. در واقع ما با توضیح اتفاق‌های تاریخی، به دنبال نیروهای مختلف تأثیرگذار در هر دوره و انقطاع بر زبان هستیم که در هر انقطاع رخ داده، تحولی در کردارهای گفتمانی و غیر گفتمانی در اطراف زبان شکل گرفته است.

کارکردهای زبان در دوره عباسیان

هرچقدر از زمان ورود مسلمانان به سرزمین ایران می‌گذشت، کارکرد اداری و رسمی زبان فارسی پهلوی (با لهجه‌های مختلف آن) کم و کم‌تر می‌شد و به سمت حوزه‌های غیررسمی می‌رفت؛ از جهت دیگر کارکرد زبان عربی روزبه‌روز بیشتر و بیشتر می‌شد و در حوزه‌های رسمی و اداری نفوذ و تأثیرش فزونی می‌یافت. این روند در سده‌های دوم و سوم هجری و بعد از روی کار آمدن عباسیان ادامه پیدا کرد. به‌طور کلی کارکرد زبان عربی و فارسی در این دوره را می‌توان به این شرح بیان کرد: «زبان فارسی، زبان توده مردم بود و تنها در محاورات و گفتگوها از آن استفاده می‌کردند؛ و زبان عرب که رسانه دین و حکومت، علم و ادب بود و تنها درس‌خوانده‌ها در گفتار و نوشت و خواند بکارش می‌بردند. این وضع

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۶۱، زمستان ۱۴۰۱

تا اندازه‌ای حتی پس از ظهور ادب فارسی نیز همچنان ادامه داشت: در سده چهارم هجری شعر فارسی و عربی در کنار هم در دربار خراسان در اوج رونق بودند و تا مدت‌های دراز پس از آن زبان عرب همچنان رسانه اصلی علم و فلسفه باقی ماند» (فرای، ۱۳۷۹، ۵۱۷)؛ اما با این وجود این یکی از کارکردهای زبان در این دوره تاریخی است و بعد از این تاریخ شاهد چالش‌ها و کارکردهای گوناگون و پیچیده زبان هستیم که بر اساس ضرورت‌های تاریخی و نیروهای (کردارهای گفتمانی و غیر گفتمانی) تأثیرگذار بر آن به شکل‌های مختلف ظهور می‌کند. ما در ادامه به توضیح «برساخته‌شدن» وجوه گوناگون زبان در این دوره تاریخی بر اساس روابط و مناسبات قدرت و نیروهای مختلف موجود در این دوره تاریخی که سعی در اعمال قدرت بر زبان را داشته‌اند، می‌پردازیم.

کارکرد رسمی زبان عربی و غیررسمی زبان‌های فارسی

علیرغم تلاش اعراب برای نفوذ زبان عربی در بین توده مردم، این اتفاق در بین ایرانیان رخ نداد. یکی از دلایلی که مانع عرب‌زبان شدن عامه ایرانیان شد این است که زبان فصیح، ارجمند و دشوار و برای مردم عادی دست‌نیافتنی بود و اگر هم برخی می‌توانستند به آن دست یابند، ناچار باید به استعمال آن در حوزه‌های نسبتاً محدود علم، دین و ادب فخیم بسنده می‌کردند؛ اما زبان گفتاری عربی خود رو به ضعف می‌رفت و حتی از قرن دوم عرب‌های ایران به آموزش فارسی روی آورده بودند و مثلاً در قرن چهارم هجری، مردم قم که بیشتر عرب بودند به فارسی سخن می‌گفتند. در هر حال، زبان گفتاری عربی هیچ‌گونه مزیتی بر زبان عمومی مردم که فارسی بود، نداشت: نه از تقدس زبان فصیح برخوردار بود، نه می‌توانست زبان مشترک همگانی باشد (زیرا هر عرب در هر منطقه به لهجه خویش سخن می‌گفت، نه در امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه ایرانی کاربرد داشت). خلاصه آنکه نه زبان گفتاری عربی آن قدر توان و اعتبار داشت که جای فارسی را بگیرد و نه زبان فصیح آن قدر نرمش و انعطاف که در دسترس مردم باشد (آذرنوش، ۱۳۸۷، ۱۷۷)؛ اما هرچقدر در زبان عامه، عربی کمتر نفوذ داشت اما در عرصه فرهنگی و علمی تأثیر فراوانی داشت. در واقع از سده دوم هجری زبان فرهنگی اصلی ایران، عربی بود و اشرافیت اسلام یافته ایران، زبان عرب را به‌عنوان زبان فرهنگی پذیرفت. اگرچند در پاره‌ای ولایات دورافتاده، اسرایی نظیر ونداد هرمزد، شاه طبرستان که توانست تنها از طریق مترجم با هارون رشید گفت‌وگو کند، هنوز توجهی به این زبان نداشتند و یا حتی به نظر می‌آید در سده سوم هجری، آثاری که مزدایی بودند، احتمالاً چیز درخور توجهی در متون فارسی میانه که در دسترس نبود یافت نمی‌شد، اما بسیاری از اعیان و محتشمان ایرانی و نیز اندیشمندان زبان عربی را می‌فهمیدند و با آن حرف می‌زدند. زبان عربی صرفاً زبان اداری نبود که آموختن آن برای صاحبان مقامات اداری ضروری باشد، بلکه رسانه

بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان: طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان.../اشکورکیایی

علم و ادب نیز بود. بدین ترتیب گسترش زبان عرب در ایران تنها به واسطه آن نبود که زبان قرآن، یعنی کلام الله و تفاسیر قرآنی و آیین جدید توده‌های مردم بوده است، بلکه بدان خاطر بود که این زبان مخزن بیشتر گنجینه‌های سنت ایرانی نیز شده بود. کتاب‌های قدیم تاریخ، علم و حکمت، سرگذشت‌های دلاوران، داستان‌ها و حکایات اخلاقی کوتاه از زبان حیوانات همگی به عربی ترجمه شده بودند و ایرانیان درس خوانده به این ترجمه‌ها بیشتر آشنایی داشتند تا به متون اصلی آن‌ها که به فارسی میانه و پهلوی بود (فرای، ۱۳۷۹، ۵۱۸).

بنابراین هرچقدر آموزش به سبک‌های مختلف عربی برای عامه مردم ایران تأثیرگذار نبود، برعکس بر عده‌ای خاصی از ایرانیان نفوذ داشت و موجب شد که خود ایرانیان به‌عنوان مترجمان و نویسندگان اصلی در پدید آوردن ادب عربی سهم داشته باشند و معروف است که بسیاری از بزرگ‌ترین نویسندگان و دانشمندان «عربی» ایرانی بودند. نهضت ترجمه و حضور موالی و مترجمان ایرانی موجب شد آثار علمی، ادبی و پزشکی ایرانیان و سایر ملل به زبان عربی ترجمه شود و در این فرایند ایرانیان به غنای زبان عربی و تشکل ساختار آن توجه نشان دادند (حسینی، ۱۳۹۴، ۴۶). از این جهت می‌توان گفت که در دوره عباسی ادب عربی دیگر متعلق به تنها اعراب نبود، بلکه دارای مشترک همه ملل قلمرو خلافت بود که در میان آن‌ها ایرانیان نقشی اساسی داشتند. ادب عربی ثروت‌هایی در پیش آن‌ها نهاده بود که از منابع گوناگون، یعنی عرب، ایرانی، یونانی و سریانی تغذیه می‌شد. البته این بدان معنی نیست که این اقوام و ملل به هم درآمیختند و هویت‌های جداگانه خود را از دست دادند؛ مباحثه و جدال شعوبیه دلیل آشکار میزان آگاهی ایرانیان به همبستگی قومی آن‌ها هنگام برخاستنشان در برابر تازیان است: «اما این آگاهی قومی خود را در حوزه زبان آشکار نساخت؛ ملی‌گرایی زبانی ابداعی نوین است و در آن ایام وجود نداشت، بهترین دلیل آن این حقیقت است که احتیاجات شعوبیه همگی به زبان عرب بود. زبان عرب ابزاری بود که بکار بردن آن برای غیرتمندترین هواداران ایران کاملاً عادی و طبیعی بود و آن‌ها در طرح اندیشه‌های خود همانند مخالفان و دشمنانشان از این زبان استفاده می‌کردند» (فرای، ۱۳۷۹، ۵۱۷-۵۱۸).

با این وجود در ابتدای سده سوم هجری، با تشکیل بعضی حکومت‌های محلی در ایران مانند صفاریان و به‌ویژه سامانیان که همگی در مناطق شرقی ایران پایه‌ریزی شدند، زبان دری به‌عنوان یکی از زبان‌های ایرانی به‌ویژه دری شرقی از گونه محاوره‌ای خارج شد و رفته‌رفته به زبان نوشتاری تبدیل شد و جایگزین پهلوی شد. نخستین جوانه‌های این جنبش ادبی نیز در اشعار فارسی نیمه دوم سده سوم میلادی پدیدار شد، در سده چهارم گسترش یافت و در سده پنجم به اوج شکوفایی رسید. شعرا و نویسندگانی که در

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۶۱، زمستان ۱۴۰۱

این بازتولید فرهنگ ایرانی نقش داشتند، از رودکی گرفته تا فردوسی، پیکرهای را آفریدند که امروزه ادبیات فارسی نامیده می‌شود. این ادبیات به الفبای عربی نوشته شده و از شعر و ادبیات عرب و اسلامی غیر عرب تأثیر پذیرفت (فرنود، ۱۳۹۰، ۴۷-۴۸). رهایی از خط دشوار و ناقص پهلوی و گزینش خط عربی باعث رونق بازار علم و دانش شد و خواندن و نوشتن را از انحصار طبقه‌ای خاص خارج ساخت و آن را در بین همه مردم عمومیت بخشید که ثمرات آن در سده‌های چهارم و پنجم که هویت اسلامی- ایرانی است، آشکار گشت. پس از چنین اقدامی بود که بازار شعر و ادب و علم و هنر و تعلیم و تعلم رونق گرفت و ایرانیان توانستند در قرون چهارم و پنجم در همه زمینه‌های فرهنگی سرآمد مردم روزگار خویش گردند (تدین، ۱۳۸۹، ۹). البته این نکته قابل ذکر است که با ورود اعراب به ایران، مردم با زبان گفتار و نوشتار زبان عربی آشنا شده بودند و از چند جهت وقتی با زبان پهلوی مقایسه کردند، آن را کنار گذاشتند و از کارکرد آن در بین خود بر حذر کردند:

«همین‌که یکی از ایرانیان زرتشتی به مذهب اسلام می‌پیوست معمولاً کتاب پهلوی را به‌طور قطع رها می‌کرد؛ زیرا این خط نه تنها پرزحمت و ثقیل و در اعلی درجه ابهام است، بلکه مخلوط و ممزوج با کفر و زندیقه بود. به‌علاوه تا زمانی که خط پهلوی وسیله مکاتبه بود، نوشتن و حتی خواندن در میان ایرانیان با استثناء موبدان و دستوران و دبیران از نوادر کمالات محسوب می‌شد و در جای دیگر اظهار می‌دارد خط پهلوی هیچ‌گونه ارزش ذاتی ندارد، جز اینکه در فقه اللغه معمایی است منحصر به فرد همین‌که خط مزبور از حمایت مذهب و رسوم قدیم و روحانیان محافظه‌کار محروم گشت دیگر نتوانست در برابر خط عربی که بسیار خواناتر و متناسب‌تر بود خود را حفظ کند، خاصه اینکه بر مسلمین با معرفت، واجب و ضروری می‌بود تا حدی خط عربی را یاد بگیرند.» (براون، ۱۳۵۶، ۲۰-۱۹).

همه این‌ها موجب شد که ایرانیان با خط عربی آشنا شوند و متوجه شوند که خط عربی از خط پهلوی راحت‌تر است. خط عربی کم‌کم با ایرانیان مسلمان یا کسانی که با زبان عربی به نحوی از انحاء آن آشنایی می‌یافتند قبول شد (صفا، ۱۳۷۱، ۱۵۶).

کارکرد سیاسی التقاط اسلام با زبان فارسی دری برای حکومت‌های محلی

اما مسئله زبان در این دوره تاریخی، دارای پیچیدگی‌های خاص خود است و نمی‌توان به فقط به همین کارکردهای بالا و همچنین روایت ملی‌گرایانه که سرتاسر این دوره را به فارسی دوست توصیف کرده‌اند (مسکوب، ۱۳۸۵، ۱۶-۱۷)، بسنده کرد. برای اینکه به این پیچیدگی‌ها پی برده شود دوباره به نقش حکومت‌های محلی در زبان فارسی برمی‌گردیم که برخلاف بسیاری از روایت‌های جامعه‌شناسی تاریخی، ازلی‌گرایان و ملی‌گرا که فقط به نقش مثبت حکومت‌های محلی در این دوره درزمینه‌ی گسترش

بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان: طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان.../اشکور کیایی

زبان فارسی اشاره می‌کنند باید به این نکته هم اشاره کرد که ارتباط بین ظهور حکومت‌ها و سلسله‌های ایرانی تبار و ادبیات فارسی چندان که در نظر اول می‌نماید قطعی نیست. برخی از آنان چون طاهریان چندان توجهی به ترویج ادب فارسی نداشتند یا حتی بنا به استدلال‌های منابع اخیر، از آن روی گردان بودند. در غرب ایران و عراق که آل‌بویه بود، نوزایی ادبی یا زبانی دیده نمی‌شود. عربی همچنان زبان ادبیات و دستگاه اداری بود و زرتشتیان همچنان از پهلوی استفاده می‌کردند. در این میان به‌هیچ‌روی نمی‌توان هر چیزی را که به فارسی نوین نوشته می‌شد با مسامحه به «حس ملی» نسبت داد. اکثر آثار فارسی که به دستور و حمایت سامانیان نوشته می‌شد به‌شدت مذهبی و برخاسته از جو زاهدانه تسنن ماورای قفقاز در قرن چهارم و ترجمه از اصل عربی بود؛ مانند اثر ضد بدعتی چون «سواد الأعظم» و روایت‌های فارسی «تاریخ طبری» و تفسیر قرآن او «جامع البیان». حتی آنجا که توجهی به عصر باستان وجود داشت، به‌هیچ‌روی لزوماً به استفاده از زبان فارسی در ادب مربوط نمی‌شد. چنان‌که تاریخ سنی «ملوک الارض» حمزه اصفهانی که از هر لحاظ خصمانه‌ترین اثر نسبت به عرب‌هاست و بر منزلت رفیع ایران در تاریخ و جغرافیا تأکید می‌ورزد، نه به فارسی بلکه به عربی نوشته شد (هرتسیگ و استوارت، ۱۳۹۴، ۷۵-۷۶).

ولی با این حال باید متذکر شد که علیرغم تلاش مضاعف عربی دوستان (چه ایرانیان و چه اعراب) برای نفوذ زبان عربی در بین توده مردم، این اتفاق در بین ایرانیان رخ نداد و فقط استعمال آن در حوزه‌های نسبتاً محدود علم، دین و ادب فخیم صورت گرفت. در کنار این باید به نقش ایرانیان مانند طبقه دهقانان و بعضی حکومت‌های محلی در گسترش حوزه نفوذ و تأثیرگذاری زبان فارسی دری اشاره کرد.

در مورد چگونگی گسترش زبان دری در این دوره در بین ایرانیان و همچنین از کجا سر برکشیده شدن آن، ابهاماتی در بین پژوهشگران وجود دارد ولی آنچه مشخص است زبان فارسی دری، در نیمه اول قرن چهارم هجری، در سراسر ایران رواج داشت و بدین‌سان این نظر را تأیید می‌کند که دری از دوران ساسانی در سراسر امپراتوری ساسانی معمول بوده است. فارسی دری در کنار ده‌ها گویش کوچک و بزرگ محلی در ولایات مختلف رواج داشت؛ فارسی دری در بعضی از بلاد مشرق‌بدان تکلم می‌شده و پس از تشکیل دولت‌های مستقل ایرانی در آن نواحی تقویت شد و کم‌کم به دیگر نقاط ایران راه یافت. در این تاریخ زبان دری به‌عنوان یک‌زبان ادبی درآمد و تا روزگار ما به‌عنوان زبان رسمی ادبی و سیاسی ایران، شناخته شد (صفا، ۱۳۷۱، ۱۳۰).

موضوع دیگری که درباره زبان دری سؤال‌های متعددی پیش می‌آورد، نگارش آن زبان است. خط دری (خط متداول کنونی فارسی) از الفبای عربی گرفته شده است و اصل خط عربی را تا چندی پیش منحصرأ مشتق از خط معروف «کوفی» می‌دانستند ولی بعداً معلوم شد، هم‌زمان با وضع خط کوفی خط دیگری شبیه به «نسخ» نیز در میان اعراب معمول بود است (راوندی، ۱۳۷۴، ۴۰). از اواخر سده سوم هجری، نوشتن فارسی به خط عربی امری همگانی شده بود. هنگامی که نصر سامانی (زمان حکومت ۳۰۱-۳۳۱) از شنیدن روایت عربی کلیله‌ودمنه به نشاط آمد، دستور داد، خواجه بلعمی تا از زبان جاری به زبان پارسی برگرداند. پس هرگز نمی‌بینیم که کسی دغدغه خط و نگارش داشته باشد؛ گویی دیرزمانی است که مردم خط عربی را با همه دشواری‌ها و ناهمسازی‌ها بر زبان خود تطبیق داده‌اند. اتفاقاً در همین زمان بود که ایرانیانی مانند «ثعالبی» از خطر نابودشدن عربی سخت دل‌نگران بود و «ابوریحان بیرونی» از کسانی که «فارسی را بر عربی برگزیده‌اند» به شدت انتقاد می‌کرد (آذرنوش، ۱۳۸۷، ۲۲۴) (البته در مورد این کشمکش در بخش جداگانه این مقاله به صورت دقیق‌تر اشاره خواهیم کرد).

زبان فارسی بی‌تردید زبان دیوان شاهی در چند دولت ایرانی بوده است. این در دولت سامانیان تا حدودی صدق می‌کند. سامانیان پیش از هر چیز به خاطر احیای فرهنگ ادبی ایران شهرت دارند. نصر ابن احمد سامانی (زمان حکومت ۳۰۱ تا ۳۳۱ ق) از چهره‌های نامداری در میان خداوندان شعر و ادب ایران چون رودکی و دقیقی حمایت کرد که اشعاری دل‌انگیز در مدح او سرودند و نیز منظومه‌های حماسی که داستان‌های کهن پادشاهان ایران را به زبان دری یا فارسی نوین بازمی‌گفت. سامانیان همچنین تصنیف آثار منثور فارسی از جمله ترجمه ادبیات کلاسیک عربی اعم از آثار همه‌پسندی چون قصه‌های حیوانات موسوم به «کلیله‌ودمنه» و آثار تحقیقی مهمی چون ترجمه بلعمی از تاریخ طبری و تفسیر طبری را تشویق کردند (هرتسیگ و استوارت، ۱۳۹۴، ۱۴).

پژوهشگران علت اصلی گسترش فارسی در خراسان و ماوراءالنهر را دوری این سرزمین‌ها از بغداد می‌دانند؛ به‌ویژه آن‌که در اینجا هنوز خاطرات و یادگارهای ایران باستان نزد دهقانان دست‌نخورده باقی‌مانده بود ولی در کنار این عوامل باید با دقت بیشتر به عوامل و انگیزه‌های اجتماعی، سیاسی و زبان‌شناختی اشاره کرد. امرای سامانی، برخاسته از سنتی فرهنگی که در حاشیه بیرونی تر فرهنگ ملی ایرانی قرار داشت، به اعتمادبه‌نفس به سرعت بالندهی اتباع فارسی زبان خود تکیه کردند و خود را پادشاهان عجم نامیدند. اهداف سیاسی نهان در پشت بزرگ‌ترین یادمان‌های نهضت ترجمه عصر سامانی، یعنی ترجمه «تفسیر طبری» و «تاریخ طبری»، به نفع اهداف وسیع‌تر فرهنگی نادیده مانده است. بلعمی در پیشگفتار عربی اثرش به خواننده می‌گوید شاه منصور ابن نوح که از خواندن متن عربی بس بهره برده

بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان: طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان.../اشکور کیایی

بود، به او دستور داد آن را پیاده‌تر و کوتاه‌تر سازد تا رعایای فارسی‌زبان او نیز بتوانند آن را بخوانند و دریابند. حمایت دربار از این ترجمه‌ها نوعی فرصت‌طلبی سیاسی بود که از منزلت زبان فارسی به‌عنوان زبان میانجی استفاده کرد و جسورانه با انحصاری که زبان عربی تاکنون بر تتبع دینی اعمال می‌کرد به مقابله برخاست (هرتسیگ و استوارت، ۱۳۹۴، ۸۴). البته در زمان منصور بن نوح دولت سامانی کم‌وبیش دچار نوعی بحران بود. راست است که غازیان مسلمان از شرق به بیزانس رفته سامانیان را از نفوذ خود آسوده ساخته بودند، اما ممالیک قدرت می‌یافتند و عموماً ترکان با پذیرش اسلام در جامعه پذیرفته می‌شدند، باطنیه و کرامیه پیوسته می‌شوریدند، خلیفه حکومت خراسان را به نام ابوعلی چغانی صادر کرده بود و منصور ناچار از پذیرفتن تصمیم خلیفه سرباز زد و روابطش با مرکز خلافت تقریباً بریده شد، اما اینک خطر اصلی از سوی دیلمیان احساس می‌شد که بغداد را گرفته بودند. در همین احوال، منصور وزیر خود ابوعلی بلعمی را به ترجمه تاریخ طبری فرمان داد. کار ترجمه (و در حقیقت بازسازی و تألیف، نه ترجمه مستقیم)، با دقت و احتیاط تمام و برحسب برنامه‌ای که از پیش چیده شده بود انجام گرفت. ترجمه این کتاب به دست یک مترجم عادی که صادقانه در راه علم می‌کوشد صورت نگرفته است، بلکه کار آن را وزیر بزرگ، سرپرست دیوان مملکت و فرمانده سپاه کشور بر عهده دارد که البته نمی‌توانست از اغراض سیاسی به دور باشد. به‌عبارت‌دیگر، ترجمه تاریخ طبری جزئی از برنامه بسیار وسیعی بود که به ترجمه تفسیر طبری و سواد اعظم نیز انجامید. همه این آثار بی‌تردید کوششی بود در ایجاد حکومتی مشروع همراه با یک ایدئولوژی رسمی مرکب از تاریخ و شریعت اسلامی که سرانجام می‌بایست نظام دولت سامانی را پشتیبانی نماید. سامانیان در راه هدف خود به کارهای دیگری نیز دست‌زده‌اند و از آن جمله ساختن تبارنامه مفصلی است که به بهرام چوبین می‌انجامد. بازسازی تاریخ طبری نیز جزئی از همین اقدامات است: از روایات متعدد طبری، روایت پیوسته و یگان‌های تدارک دیدند و سپس اخباری از تاریخ اسلام و نیز داستان‌هایی از ایران باستان، به‌ویژه داستان بهرام چوبین را به آن افزودند. بلعمی نظریه‌پرداز دولت بود؛ حضور او در پشت پرده ترجمه‌ها مشهود است. او می‌خواست عناصر متعدد و ناهمگن را زیر پرچم اسلامی فارسی‌زبان گردآورد و سرانجام از سیاست دولت‌های پیشین، از نفوذ بغداد و تهدید دیلمیان کرانه‌گیر (آذرنوش، ۱۳۸۷، ۲۳۲).

البته در این‌بین زبان پهلوی از ورود اعراب به ایران به‌مرورزمان کارکردهای گذشته خود را از دست داد و جایگاه خود را به زبان‌های دری و عربی داد. از یک‌جهت بسیاری از کتاب‌های این زبان به عربی و دری درآمد و نیاز به این زبان را کمتر کرد و از جهت دیگر در زمانی که کارکرد آن در زبان دیوانی در

اواخر قرن اول کنار گذاشته شد، حدود استفاده آن فقط در کتب دینی زردشتیان محدود شد (صفا، ۱۳۷۱، ۱۳۱).

کارکرد ادبی گسترش زبان دری بر ایرانیان

در ادامه و در مورد چگونگی گسترش زبان دری در بین ایرانیان و همچنین نقش ایرانیان مانند طبقه دهقانان در گسترش حوزه نفوذ و تأثیرگذاری زبان فارسی باید در ابتدا به نوشتن شاهنامه‌ها اشاره کنیم. شاهنامه‌ها که در شرق نوشته می‌شدند، به نظر نمی‌آید تحت حمایت دربار قرار داشتند. افرادی مانند طبقه دهقانان دل‌بسته حکایت‌های گذشته پیش از اسلام بوده‌اند که از این آثار حمایت می‌کردند؛ البته به این معنی نیست که در تقابل و ستیز با زبان عربی این شاهنامه‌ها پدید آمده‌اند چراکه حوزه و محتوای کارشان در بیرون از قلمرو عربی قرار داشت؛ منابعشان نیز، به‌استثنای آنچه از اصل فارسی به عربی ترجمه شده بود و مورد استفاده فردوسی قرار داشت، همه یا روایات شفاهی دهقانان و پیران ایرانی بود یا برخی آثار به زبان پهلوی. برای مثال وقتی اهداف نوشتن اولین شاهنامه به نام شاهنامه ابومنصوری را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که هیچ انگیزه ضد عربی در آن نیست. ابومنصور در سال‌های ۳۳۶ تا ۳۴۶ ه.ق حاکم طوس و به‌اصطلاح «معمدالملک» بود به وزیر خود ابومنصور معتمری فرمان داد تا به یاری چهار تن از زرتشتیان خراسان و سیستان شاهنامه را که پیش از آن به زبان پهلوی تدوین شده بود به فارسی برگرداند. انگیزه اصلی محمد ابن عبدالرزاق برای صدور چنین فرمانی به‌احتمال زیاد این بود که می‌خواست بر مشروعیت سیاسی خود بیفزاید و جای پای خود را در خراسان محکم کند و احیاناً حکومتی مستقل در آن سامان پدید آورد. آنچه این نظر را تأیید می‌کند نسب نامه‌ای طولانی است که در مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است و سلسله نسب ابومنصور را به پهلوانان و پادشاهان ساسانی و سرانجام به خود جمشید می‌رساند (ابومنصوری، ۱۳۹۳، ۲۵).

در بخشی از نسب او اشاره می‌کند:

«محمد بن عبدالرزاق بن عبدالله بن فرخ بن ماسه بن مازیار بن کشمیان بن کنارنگ (مرزبان) بن خسرو بن بهرام بن آذرگشسب بن گودرز بن دادآفرید بن فرخ زاذ بن بهرام که به گاه پرویز اسپهد بود پسر فرخ بوزرجمهر که دستور نوشیروان بود پسر آذر کلباد که به گاه پرویز اسپهسالار بود پسر برزین که به گاه اردشیر بابکان سالار بود پسر بیژن پسر گیو پسر گودرز پسر کشواد؛ و او را کشواد از آن خواندندی که از سالاران ایران هیچ‌کس آن آیین نیاورد که او آورد و پهلوانی کشورها و مرزبانی و بخشش هفت‌کشور او کرده بود و کژ مردم بود» (ابومنصوری ۱۳۹۳، ۲۵).

بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان: طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان.../اشکور کیایی

از شاهنامه‌ها که بگذریم، در این دوره بسیاری از کتاب‌ها به زبان فارسی نوشته شد: بلعمی ترجمه تاریخ طبری را به دري انجام داد؛ در سال ۳۷۰ ه.ق، میسری دانشنامه منظوم خود را در پزشکی به فارسی نوشت؛ درست در همان سال ۳۷۰ ه.ق بود که کتاب السواد الأعظم به فرمان نوح (زمان حکومت ۳۶۶ - ۳۸۳ ه.ق) ترجمه شد؛ حدود ۵۰ سال پس از میسری که دانشنامه خود را به فارسی به منظوم درآورد، بوعلی سینا دانشنامه خود را در اصفهان به فارسی تألیف کرد (میان ۴۱۲ تا ۴۲۸ ه.ق). این حقیقت که ابن سینا اثری به فارسی نوشته این نکته مهم را ثابت می‌کند که اگرچه در سده‌های چهارم و پنجم هجری شعر ابزار اصلی احیاء ادب فارسی است، اما نثر نیز نقش خود را ایفا می‌کرد. در سده چهارم هجری آثاری به زبان فارسی وجود داشت که می‌توان گفت نماینده کلیه علوم آن عصر بود (کندی ۱۳۹۳، ۳۱). درباره چرایی این تألیف و ترجمه به زبان دري، با توجه به دلایلی که خود کتاب‌های ذکر کرده‌اند، می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستاده‌ایم. در این برداشت، کلمه «قوم» که دیگر هیچ رابطه‌ای با عربان شبه‌جزیره عربستان ندارد، ناچار بر عموم ساکنان فارسی‌زبان سرزمین ایران اطلاق می‌شود که اینک می‌بایست کتاب عربی به زبانشان برگردانده شود؛ ۲. در ترجمه‌های کتاب‌های دینی مثل تاریخ طبری آوردند نخبگان از روایت عربی کتاب بهره می‌گیرند و توده مردم از ترجمه فارسی آن. ۳. در توجیه ترجمه تفسیر طبری به فارسی نیز آمده است که از آنجای که خواندن و عبارت کردن آن به تازی بر امیر منصور «دشوار» آمده بود و «چنین خواست که مر این را ترجمه کند به فارسی». ۴. میسری در دانشنامه خود آورده است که «من در هر دو زبان توانایم اما با خود گفتم: ایران، زمین ماست و بیشتر مردمانش پارسیدان اند، پس دري می‌گویم تا همه بفهمند» (آذرنوش، ۱۳۸۷، ۲۳۰-۲۴۵).

علاوه بر این کتاب‌های فارسی، به انبوهی کتاب در اواخر قرن سوم و آغاز قرن چهارم باید اشاره شود که هیچ دلیلی بر نفی‌شان نداریم: تفسیر جبائی، معالجه بقراطیه، چندین رساله در عروض، رساله أبوحفص سعیدی در لغت فارسی و بسیاری دیگر. از همه مهم‌تر این‌ها شاهنامه فردوسی است. رسم است که تألیف کتاب‌های شاهنامه و از جمله شاهنامه فردوسی را زائیده عواطف ملی، میل به پاسداری از فرهنگ کهن و مبارزه با سنت‌های عربی و حتی زبان و دین عرب می‌پندارند. این اندیشه چندان میان پژوهشگران فرنگی و ایرانی و به‌ویژه ایرانی رواج دارد که دیگر آن را امری بدیهی می‌پنداریم و البته یکی از مهم‌ترین دلایل ما شعر «عجم زنده کردم بدین پارسی» است. برخی پا را بسی فراتر نهاده‌اند و حتی درباره ابن سینا نیز این احساس ملی را صادق دانسته گفته‌اند وی، از سر ایران دوستی، «ضرورت بازگشت به زبان مادری را حس می‌کرد». این مقاله همانند نظر آذرتاش آذرنوش بر این عقیده است که «این ایده درباره ابن سینا

به کلی مردود است و درباره عصر فردوسی نیز مورد تردید. ما باور داریم که احساسی یا نوعی وجدان عمومی در سراسر ایران فعال بود که می توانست، در سطح خاطره تاریخی اسطوره‌ای، بخش بزرگی از اندام‌های جامعه‌ای را که به همین سبب می توان ایرانی خواند، به هم پیوند می دهد؛ اما این خاطره هیچ‌گاه با آنچه در مفاهیم امروزی‌مان احساسات ملی و هویت ایرانی می خوانیم تطابق نمی یافت. کسی با اسلام و زبان عربی دشمن نبود. نویسندگان و شاعران بزرگ، اگر گاهی از عربان که تلخی شکست را در کامشان نهاده بودند بیزار می کردند، اسلام و عربی را باری دوست می داشتند. همه شاعران، از رودکی تا منوچهری و بعد از او، خود را با شاعران بزرگ عرب قیاس می کنند و به عربی دانی خود می نازند» (آذرنوش، ۱۳۸۷، ۲۳۹-۲۴۵).

در این بین لازم به بیان است که بزرگ‌ترین نوشته‌های ادبیات فارسی در این دوران، یعنی «شاهنامه» سروده فردوسی، یک استثنا بود تا یک قاعده. در توضیح این مطلب باید گفت که علاقه ایرانیان به مطالعه شرح حال شاهان گذشته و داستان‌های پهلوانان که طبقه دهقانان آن را ایجاد کرده بودند، باعث شد تا در صدد دستیابی به تاریخ شاهان گذشته برآیند و این خود باعث شد کتاب‌هایی مانند شاهنامه نثر ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابومنصوری به نظم و نثر نوشته است. فردوسی از خاندان دهقانی بود و دهقانان علاقه داشتند فرزندانشان با آداب و رسوم ایرانی آشنا شوند؛ وقتی فردوسی بر آن شد تا به کار بزرگ و گران قدر خود بپردازد مردم توس به ویژه دهقانان گنجه‌هایی از داستان‌های باستانی را در سینه داشتند و این کار پژوهش را برای فردوسی آسان می کرد و انگهی وی نیاز مالی نداشت و زندگی راحتی داشت (وزیری، ۱۳۹۳، ۲۰۰). کار بزرگ فردوسی که در دوره منصور بن نوح، امیر سامانی شروع شده بود در دوران محمود غزنوی پایان یافت. ولی مورد اقبال هیچ‌کدام از حاکمان محلی قرار نگرفت و محمود غزنوی آن را با اکراه پذیرفت. می توان گفت که کار فردوسی، با ناکامی اش در تلفیق تاریخ ایران و اسلام و پایان گرفتنش با فتح عرب، غالب استثنا بود تا قاعده و غرابت محض شاهنامه از این لحاظ شاید عاملی در پس پشت استقبال سردی بود که از آن شد. مخاطبان درباری در شرق هیچ آماده نبودند تاریخ ایرانی خود را به صورت ناب آن ملاحظه کنند (هرتسیگ و استوارت، ۱۳۹۴، ۸۴).

کارکرد تأثیر آموزش زبان عربی بر ایرانیان

اگر بخواهیم به صورت دقیق تر به پیچیدگی‌های خاص زبان در این دوره اشاره کنیم می توان به تأثیر فروان ایرانیان در توسعه زبان عربی علاوه بر مضامین ادب عربی، چه نثر و چه شعر، از سهم قاطع آن‌ها در صرف و نحو و فرهنگ‌نویسی نیز باید یاد کرد. وقتی ملاحظه می شود که بزرگ‌ترین نام در نحو عربی به «سیبویه» (وفات ۱۸۰ ه.ق)، مسلمان ایرانی تعلق دارد که اثرش به نام «الکتاب» تا امروز هنوز

بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان: طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان.../اشکورکیایی

معتبرترین کتاب در نحو است و نیز اینکه وی سر حلقه زنجیره طولانی ایرانیان در طی سده‌های متمادی است که تأثیر و نشان خود را بر صرف و نحو زبان عرب باقی گذاشتند، یکی از بارزترین مظاهر دادوستد ادبی بین ایرانیان و اعراب نهضت ترجمه است. عبدالله ابن مقفع دانشمند ایرانی بسیاری از کتاب‌های پهلوی را به عربی ترجمه کرد و به وضع واژه و اصطلاحات علمی در زبان عربی همت گمارد. همچنین در فلسفه و منطق سه کتاب را از ارسطو که ترجمه‌ای از یونانی به پهلوی بود، به عربی برگرداند. علاوه بر این، خود وی دارای رسایل و کتاب‌های بسیاری است که تأثیر انکارناپذیری در ادبیات عربی داشته است علاوه بر این‌ها، ایرانیان از طریق دبیرانی بنونویخت خاندان دیوانی که اعضای آن در زمینه‌های متنوعی چون کلام، نجوم، ادبیات و ترجمه از پهلوی به عربی نمونه بودند. بنوجراح، در سده سوم هجری و بعد، خاندان ایرانی دیگری بودند که به ذوق و استعداد در ادب عربی شهرت داشتند (حسینی، ۱۳۹۴، ۳۴).

اگرچند نشانه‌های آغاز ادب فارسی نوین را گه گاه در سده سوم هجری می‌توان پیدا کرد، اما ایرانیان تربیت‌یافته این ایام عربی را به‌مثابه رسانه ادبی خود بکار می‌بردند و از فارسی برای مکالمات روزمره استفاده می‌نمودند. طاهریان ایرانیانی بودند که تسلطشان بر ادب عربی اعم از نظم و نثر در زمان خودشان معروف بود. آن‌ها در دربار خود به فارسی سخن می‌گفتند، اما عربی را پاره‌ای ترجیح می‌دادند. در این قرن نثر در رفعت و مقام به‌عنوان یک ابزار هنری شعر را از میدان بدر کرده بود و طاهر، مؤسس سلسله طاهریان نامه معروفی از خود بجا گذاشته که آن را در سال ۲۰۹ ه.ق هنگامی که پسرش عبدالله از سوی مأمون، خلیفه عباسی والی مصر تعیین گردید به او نوشته بود. در اینجا، بار دیگر، شاهد تأثیرات ساسانی کهن و نمونه‌های رفتار و سلوک آراسته هستیم که بر قلم مسلمانی ایرانی جاری می‌گردد، زیرا طاهر پسرش را در باب بهترین طریقه‌های حکومت راندن و اجرای عدالت پند می‌دهد و در بیان این توصیه‌ها انشای عربی زیبا و باشکوهی بکار می‌برد (فرای، ۱۳۷۹، ۵۰۰-۵۰۱).

کارکرد گسترش شکاف تفکری بین ایرانیان

از پیچیدگی‌ها و کارکرد زبان در این دوره باید به ماجرای مهم «ستیز بین طرفداران زبان عربی و فارسی» اشاره کرد که علت به وجود آمدن آن، گسترش حوزه زبان فارسی در سده‌های سوم و چهارم است. درواقع این مقدار فارسی می‌رفت تا زبان عربی را در سطح جامعه‌های ایرانی به تنگنا اندازد و طرفداران آن را به خشم آورد. این گسترش در ابتدا با واکنش منفی طرفداران زبان عربی (چه اعراب و چه خود ایرانیان) مواجه شد و در ادامه ستیزی بین طرفداران این دو زبان صورت گرفت اما این واکنش‌های دارای ویژگی خاص است. ستیز بین زبان عربی و فارسی در این دوره (قرن سوم و چهارم)، برآمده از ستیز

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۸، شماره ۶۱، زمستان ۱۴۰۱

«قومی» عرب و فارس نبود، چراکه از درون این طرفداران زبان عربی، ایرانیانی مانند ابوریحان بیرونی، ابوحاتم، ابوالحسن عامری و ثعالبی درزمینه فارسی ستیزی بودند که از زبان عربی حمایت کردند. دل‌نگرانی طرفداران عربی به‌خوبی آشکار است: باید فارسی را با سخت‌ترین حربه که همانا حربه دین است فروگرفت تا در برابر زبان قرآن و زبان علم و ادب عرض‌اندام نکند و مانعی بر سر راه عربی نگردد. شدیدترین حمله در روایتی جلوه می‌کند که باز از ابوهیره نقل شده: «ناخوش‌ترین سخن نزدیک خداوند، فارسی است. زبان شیطان، زبان خوزی ست و زبان آتش نشینان زبان بخارایی ست و زبان بهشتیان، عربی است». تقلیسی در قانون ادب خود که فرهنگی عربی فارسی است نقل می‌کند: «پیامبر (ص) فرمود: هرکس به فارسی سخن گوید، زبانش عیناک شود و مردانگی‌اش برود...» و این نهی است از فارسی آموختن. در اخبار فردوس آمده است که پیامبر (ص) فرمود: عربی بیاموزید و فارسی نیاموزید؛ هرکس فارسی آموزد، دلش سخت و زبانش تباه گردد (آذرنوش، ۱۳۸۷، ۷۳-۷۵).

اما فارسی دوستان، حتی آنانی که به زبان عربی تألیف می‌کردند، در برابر این یورش بیکار ننشستند و با همان حربه یعنی جعل روایت و احادیثی به دفاع از خود برخاستند. نکته‌ای که باز باید بر آن تأکید کرد، این است که ایشان هیچ‌گاه نسبت به زبان عربی بی‌حرمتی روا نداشتند. نخستین منبع که ترجمه و تفسیر رسمی (معروف به ترجمه تفسیر طبری) است، فارسی را به‌اندازه عربی، اصیل و کهن می‌سازد و می‌گوید: این زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل. همه پیغامبران و ملوکان زمین به پارسی سخن گفتندی، سپس می‌افزاید که هم اسماعیل بود که اول بار به عربی سخن گفت. پس‌از آن، فارسی را زبان خدا و رقیب جدی عربی زبان قرآن پنداشتند و این حدیث را آوردند که «هرگاه خداوند خشمناک باشد، به عربی وحی می‌فرستد و چون خوشنود باشد، به فارسی» (آذرنوش، ۱۳۸۷، ۷۴)

نتیجه‌گیری

این مقاله بر اساس این انگاره بنیادین روش تبارشناسی فوکو شکل گرفت که هیچ‌گونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین یا غایت متافیزیکی وجود ندارد که مایه تداوم تاریخ شود؛ بلکه باید پیوسته شکاف‌ها، گسست‌ها و جدایی‌هایی را که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد جست‌وجو کرد. بر این اساس ما با کنار گذاشتن کارکردهای زبان در قالب الگوها و سنت‌های فکری واحد طبقه‌بندی شده، آن را به‌مثابه رخدادهایی که در یک مقطع زمانی به صورتی خاص شکل می‌گیرد، مورد توجه قرار دادیم. با توجه به این انگاره، یافته دقیق این تحقیق درباره زبان در این دوره این است که با توجه به پذیرش این بحث درباره زبان که در کنار اینکه زبان نقش مهمی در شکل‌دهی به زندگانی جمعی گروه‌های قومی و باورهای ملی‌گرایانه دارند، بالین‌همه، نابجاست که زبان را نمود روح جمعی یک ملت بدانیم. گرچه زبان بر سازنده

بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان: طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان.../اشکور کیایی

ذهنیت است، به هیچ رو نباید آن را لوح سفید نانوشته‌ای دانست. بلکه زبان دارای کارکردهای مختلف در طول تاریخ است و آن را باید در چارچوب زمانی خود بررسی کرد؛ بنابراین ما به‌منظور کشف کثرت کارکرد زبان، بر بی‌همتایی آن تأکید گذاشتیم یعنی از تحمیل ساختارهای فرا تاریخی مثل «ملی‌گرایی» بر آن خودداری کردیم. در نتیجه بداهتی که در مورد زبان فارسی به‌عنوان عنصر تداوم در «هویت ایرانی» است را کنار گذاشتیم و بر کثرت عوامل، استراتژی‌ها و نیروهای تأثیرگذار در زبان تأکید کردیم که محصول منازعات، تعامل نیروها و روابط قدرت در این دوره تاریخی بودند. نتایج این منازعات و تعامل نیروهای قدرت، کارکردهای مختلف زبان در این انقطاع و تبار تاریخی است که در زیر به کارکردهای دریافتی از زبان در این دوره اشاره می‌کنیم:

- هرچقدر از زمان ورود مسلمانان می‌گذشت، کارکرد زبان فارسی (با لهجه‌های مختلف آن) کم و کم‌تر می‌شد و به سمت حوزه‌های غیررسمی می‌رفت؛ از جهت دیگر کارکرد زبان عربی روزبه‌روز بیشتر و بیشتر می‌شد و در حوزه‌های رسمی و اداری نفوذ و تأثیرش فزونی می‌یافت. از دلایلی که مانع عرب‌زبان شدن عامه ایرانیان شد این است که زبان فصیح، ارجمند و دشوار و برای مردم عادی دست‌نیافتنی بود و اگر هم برخی می‌توانستند به آن دست یابند، ناچار باید به استعمال آن در حوزه‌های نسبتاً محدود علم، دین و ادب فخیم بسنده می‌کردند؛ اما زبان گفتاری عربی خود رو به ضعف داشت و حتی از قرن دوم عرب‌های ایران به آموزش فارسی روی آورده بودند.

- زبان عرب صرفاً زبان اداری نبود که آموختن آن برای صاحبان مقامات اداری ضروری باشد، بلکه رسانه علم و ادب نیز بود. بدین ترتیب گسترش زبان عرب در ایران تنها به‌واسطه آن نبود که زبان قرآن، یعنی کلام‌الله و تفاسیر قرآنی و آیین جدید توده‌های مردم بوده است، بلکه بدان خاطر بود که این زبان مخزن بیشتر گنجینه‌های سنت ایرانی نیز شده بود. کتاب‌های قدیم تاریخ، علم و حکمت، سرگذشت‌های دلاوران، داستان‌ها و حکایات اخلاقی کوتاه از زبان حیوانات همگی به عربی ترجمه‌شده بودند و ایرانیان درس‌خوانده به این ترجمه‌ها بیشتر آشنایی داشتند تا به متون اصلی آن‌ها که به فارسی پهلوی بود.

- هرچقدر آموزش به سبک‌های مختلف عربی برای عامه مردم ایران تأثیرگذار نبود بر عده‌ای خاصی از ایرانیان نفوذ داشت و موجب شد که خود ایرانیان به‌عنوان مترجمان و نویسندگان اصلی در پدید آوردن ادب عربی سهم داشته باشند و معروف است که بسیاری از بزرگ‌ترین نویسندگان و دانشمندان «عربی» ایرانی بودند. در عصر طلایی تمدن عباسی ادب عربی دیگر متعلق به تنها اعراب نبود، بلکه دارای مشترک همه ملل قلمرو خلافت بود که در میان آن‌ها ایرانیان نقشی اساسی داشتند.

- در ابتدای سده سوم هجری، با تشکیل بعضی حکومت‌های محلی در ایران مانند صفاریان و به‌ویژه سامانیان که همگی در مناطق شرقی ایران پایه‌ریزی شدند، زبان دری به‌عنوان یکی از زبان‌های ایرانی به‌ویژه دری شرقی از گونه محاوره‌ای خارج شد و رفته‌رفته به زبان نوشتاری تبدیل شد و جایگزین پهلوی (فارسی میانه) شد. نخستین جوانه‌های این جنبش ادبی نیز در اشعار فارسی نیمه دوم سده سوم میلادی پدیدار شد، در سده چهارم گسترش یافت و در سده پنجم به اوج شکوفایی رسید. این ادبیات به الفبای عربی نوشته‌شده و از شعر و ادبیات عرب و اسلامی غیر عرب تأثیر پذیرفت.

- ارتباط بین ظهور حکومت‌ها و سلسله‌های ایرانی‌تبار و ادبیات فارسی چندان که در نظر اول می‌نماید قطعی نیست. برخی از آنان چون طاهریان چندان توجهی به ترویج ادب فارسی نداشتند یا حتی بنا به استدلال‌های منابع اخیر، از آن روی‌گردان بودند. در غرب ایران و عراق که آل‌بویه بود، نوزایی ادبی یا زبانی دیده نمی‌شود. عربی همچنان زبان ادبیات و دستگاه اداری بود و زرتشتیان همچنان از پهلوی استفاده می‌کردند. در این میان به‌هیچ‌روی نمی‌توان هر چیزی را که به فارسی نوین نوشته می‌شد با مسامحه به «حس ملی» نسبت داد. اکثر آثار فارسی که به دستور و حمایت سامانیان نوشته می‌شد به‌شدت مذهبی و برخاسته از جو زاهدانهٔ تسنن ماورای قفقاز در قرن چهارم و ترجمه از اصل عربی بود؛ مانند اثر ضد بدعتی چون «سواد الأعظم» و روایت‌های فارسی «تاریخ طبری» و تفسیر قرآن او «جامع البیان».

بازخوانی فوکویی از کارکردهای زبان: طرحی نو برای شناخت کارکردهای زبان.../اشکورکیایی

منابع

- ۱) اشپولر، برتولد (۱۳۹۱). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه‌ی مریم میراحمدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- ۲) اشرف، احمد (۱۳۹۵). هویت ایرانی. ترجمه‌ی حمید احمدی. تهران: نشر نی
- ۳) آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۷). چالش میان فارسی و عربی. تهران: نشر نی
- ۴) براون، ادوارد (۱۳۶۵). تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ترجمه علی پاشا صالح، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵) بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۸). «بحثی درباب تعابیر ملی‌گرایانه از هویت ایرانی». ترجمه‌ی علی صدیق‌زاده. مجله کیان. ش ۴۷. صفحه ۴۵-۵۲.
- ۶) تدین، مهدی (۱۳۸۹). «فارسی دری». فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادب فارسی، اصفهان دوره ۲، شماره ۴، صفحه ۱-۱۶.
- ۷) حسینی، علیرضا (۱۳۹۴). «نقش ایرانیان مسلمان در توسعه و گسترش زبان عربی». فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، دوره ۵، شماره ۱، صفحه ۲۷-۵۱.
- ۸) دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۷۹). میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک. ترجمه‌ی حسین بشیریه. تهران: نشر نی
- ۹) راوندی، مرتضی (۱۳۷۴). تاریخ اجتماعی ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر
- ۱۰) صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱). تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، تهران: انتشارات فردوسی.
- ۱۱) ضیا ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶). «آدمیت تاریخ را دستکاری کرده است». مجله اندیشه پویا. شماره ۴۷، صفحه ۶۲-۶۴.
- ۱۲) فرای، ریچارد (۱۳۷۹). تاریخ ایران کمبریج. حسن انوشه. تهران: انتشارات کمبریج
- ۱۳) فرنود، رضا (۱۳۹۰). اطلس تاریخی ایران. تهران: نشر نی
- ۱۴) کرتیس، وستا و سارا استوارت (۱۳۹۳). برآمدن اسلام. ترجمه‌ی کاظم فیروزمند. تهران: نشر مرکز
- ۱۵) مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۵). هویت ایرانی و زبان فارسی. تهران: فرزانه روز
- ۱۶) نظری، علی‌اشرف و دیگران (۱۳۹۷). «بازفهمی هویت‌های تاریخی از موضع روش تبارشناسانه: با تأکید بر نظریه فوکو». فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌الملل، دوره ۱۰، شماره ۲، صفحه ۴۰-۶۵.
- ۱۷) وزیر، سعید (۱۳۹۳). شاهنامه فردوسی از نگاه دیگر، تهران: انتشارات نظری.
- ۱۸) هرتسیگ، ادموند و سارا استوارت (۱۳۹۴). ایران در نخستین سده‌های اسلامی. ترجمه‌ی کاظم فیروزمند. تهران: نشر مرکز

- 1.Rupture
- 2.dispositif
- 3.Geneology
- 4.Michel Foucault
- 5.Narrative of Primordialist
- 6.Non Discursive
- 7.Discourse